

به یاد رفیق عطاءالله جوان

بهبروز جلیلیان



شنبه ۲۸ اسفند ۱۳۹۵ - ۱۸ مارس ۲۰۱۷

+++++

با استفاده از نوشته رفیق الف. عجم

عطاءالله جوان در سال ۱۳۴۱ در شهر آمل (استان مازندران) در خانواده میانه حالی به دنیا آمد. وی در همین شهر به مدرسه رفته و دوران دبیرستان را به پایان رساند. عطا مثل هزاران جوان آن دوره تحت تأثیر قیام همگانی سال ۵۷ با مسایل سیاسی روز آشنا گردید. شوروشوق سیاسی آن دوره انگیزه قدرتمندی را برای یاد گرفتن و تعمق در مسایل اجتماعی در ذهن و روح عطا ایجاد نمود. او در جریان این مبارزات با افکار سوسیالیستی آشنا شد. حافظان جدید نظام سرمایه با توجه به عقب ماندگی تاریخی شان و از بیم حرکت نسل پرشور ۵۷ تحت عنوان "انقلاب فرهنگی"، دانشگاه ها را بستند و عطا نتوانست وارد دانشگاه شود.

عطا در جریان مباحث سیاسی آن دوره به سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر پیوست و با تمام توان خود به مبلغ پرشور اهداف این سازمان تبدیل گردید. وی از این طریق بیش از پیش با مفاهیمی نظیر سوسیالیسم، طبقه کارگر و آزادی و رهایی آشنا شد. عطا، علیرغم سن و سال کم تلاش نمود تا به دانش سیاسی خود تعمق بخشد.

باتوجه به بسته شدن دانشگاه ها، وی در سال ۱۳۶۲ به سربازی فراخوانده شد. پس از به پایان رساندن دوره آموزشی، عطا به زاهدان و بلوچستان منتقل شد. وی در این منطقه محروم و عاری از همه امکانات زیست اولیه، با ستم طبقاتی، ملی، جنسی و مذهبی بیشتر آشنا شد. مشاهده فلاکت فوق العاده در منطقه و تلاش سخت مردم و به ویژه کارگران و زحمتکشان بلوچ برای زنده ماندن، روح حساس و سرکش عطا را جریحه دار نمود. همین مشاهدات و لمس واقعیات تلخ، عطا را برای ادامه مبارزه علیه مسببین این شرایط مصمم تر ساخت. تا مدت ها پس از بحران سیاسی- تشکیلاتی در سازمان پیکار در سال ۱۳۶۰، عطا، برای مدتی درصدد ریشه یابی معضلات گریبان گیر تشکیلات پیکار برآمد، ولی باتوجه به محدودیت ها و کمبود تجربه تاریخی موفق به تحلیل و برون رفت از این بحران نشد. وی پس از مدتی دودلی و افسردگی بار دیگر عزم خود را برای مبارزه با رژیم اسلامی جزم کرد. او در فرصت های مناسب به رادیو کومه له و حزب کمونیست گوش می داد و خود را به کومه له و حزب کمونیست ایران نزدیکتر یافت. به همین سبب پس از مدتی تصمیم گرفت به صفوف تشکیلات نظامی و علنی کومه له بپیوندد. روابط آمرانه و تحقیرآمیز حاکم در مناسبات

نظامی ارتش ایران، عطا را هرچه بیشتر در تنگنا قرار داد تا جایی که بدین فکر افتاد تا با یافتن راه برون رفتی هم خود را از قید و بند سربازی رها سازد و هم بتواند به مبارزه علیه رژیم حاکم ادامه دهد.

عطا در تابستان سال ۱۳۶۳ در جریان گذراندن روزهای مرخصی تصمیم قطعی گرفت که به کردستان بیاید. او به کمک چند تن از دوستانش خود را به ارومیه رساند و به کمک هواداران کومه له خود را به مقر نظامی کومه له رساند. عطا نه تنها با سلاح ها و اصول نظامی آشنایی داشت بلکه او انسانی سیاسی و کمونیستی آگاه بود. از این رو بعد از آموزش های ویژه، به عنوان پیشمرگ کومه له پذیرفته شد و به گردان ۲۲ ملحق شد.

عطا با وجود این که با زبان بومی مردم آشنایی نداشت، به راحتی می توانست یک رابطه صمیمانه و بی آلاش برقرار سازد. وی به تدریج به لحاظ سیاسی و نظامی جای خود را در درون پیشمرگان بازیافت. عطا پس از یک دوره کار و تلاش در بین توده های مردم و پیشمرگان، به عنصر قابل اتکایی تبدیل شد، تا جایی که مسئولیت آر.پی.جی. دسته ای از پیشمرگان را به عطا گرفت. عطا برای مدت کوتاهی در کمیته تدارکات سازماندهی شد. در این مدت نیز وی با متانت و پشتگرمی کار کرد و آسایش رفقای را تامین نمود. عطا در ده ها عملیات نظامی بزرگ و کوچک شرکت نمود که از میان آنان می توان به عملیات های بردیان، ماته خرپه، کانی رش، بردسپیان، برده رش، کانی میران نام برد. عطا موقع عقب نشینی نیروهای کومه له از مناطق کردنشین مرزی ارومیه همراه رفقای خود به مقر مرکزی کومه له در خاک کردستان عراق آمد. وی در این دوره به طور جدی تلاش نمود خود را به لحاظ سیاسی ارتقا دهد. به همین منظور علاوه بر شرکت در جلسات رسمی، خود باجدیت به مطالعه پرداخت. عطا به همراه دیگر پیشمرگان گردان ۲۲ در آبان سال ۱۳۶۴ به منظور بازگشت به منطقه فعالیت قبلی، با تحمل سختی های فوق العاده از کوهستان بلند دالامیر عبور و وارد منطقه مرگور در حوالی ارومیه گردید. وی همراه یاران خود در حالی که برای دیدن توده های زحمتکش دقیقه شماری می کردند، با فاجعه ای روبرو شدند که آثار زخم هایش بر پیکر جان بدر بردگان آن فاجعه هنوز هم التیام نیافته است.

در صبحگاه ۲۲ آبان ۱۳۶۴ عطا و یارانش در حالی که پس از چندین روز راهپیمایی طاقت فرسا با پاهای طاول زده در دره ای نزدیک آبادی کچله در حال استراحت بودند مورد حمله غافلگیرانه نیروی های تازه نفس حزب دموکرات کردستان ایران قرار گرفتند. عطا با تعدادی از بهترین فرزندان زحمتکشان کردستان در همان ابتدای جنگ مورد اصابت گلوله قرار گرفت و جان باخت. افراد مسلح حزب دموکرات بنا به دستور رهبری وقت خود در این جنگ همه افراد زخمی کومه له را تیرباران کردند. این جنگ دو روز ادامه داشت و ۲۸ پیشمرگ کومه له جان باختند و تعداد زیادی زخمی شدند. مردم روستای کچله بعد از دو روز جنازه عطا و ۲۳ جان باخته دیگر را در گوری دسته جمعی به خاک سپردند و برای مشخص شدن محل دفن پیشمرگان کومه له اطراف آن سنگچین کردند. متأسفانه هنوز هم خانواده عطا از این فاجعه و جان باختن عطا الله جوان بی خبر هستند.

خاطره رفیقی کمی پیش از جانباختن رفیق عطا در جنگ مرگور:

" عطا الله جوان" (فارس) که در مسیر راه پشت سر من می آمد در کنارم ایستاده و به آرامی با هم حرف می زدیم. او از شهر خودش آمد در شمال ایران، فعالیت هایش با سازمان پیکار و دوران سربازی اش در زهدان و پاسگاه های مرزی صحبت می کرد. عطا فارس دو سال پیش در مناطق ارومیه به ما ملحق شده بود و خانواده اش هیچ خبری از او نداشتند. او جوانی بیست دو یا سه ساله و قوی هیکل بود. عطا الله جوان، انسانی بسیار ساده، صمیمی و پرکار بود و اعتقادات محکم سوسیالیستی داشت. در آن روزها و در شرایطی که فشار زیادی روی افراد ما بود در او روحیه رزمندگی و ایستادگی زیادی دیده می شد. عطا فارس در دوره های مختلف و سخت مبارزه لیاقت و شایستگی عضویت در حزب کمونیست ایران را نشان داده بود به همین جهت در آن شب تصمیم قطعی گرفتم که در اولین فرصت در مورد عضویت عطا در حزب کمونیست با مسئولین صحبت کنم. عطا تاثیرات باد سرد را یواش یواش احساس می کرد، در حالی که آب ریزش چشم ها و بینی اش را پاک می کرد و برای برگشتن رفقا بی قرار بود. بلاخره با رسیدن دوستان به صحبت آرام، صمیمانه و طولانی ما پایان داد."

+++++

برچیده تبرستان از اخبار روز

<http://www.akhbar-rooz.com/news.jsp?essayId=78938>